

تجربه‌ی زیسته‌ی «تعلیق استقلال اقتصادی» و استراتژی‌های مواجهه با آن

علیرضا خزائی^{۲۱۸}، وحید شالچی^{۲۱۹}

تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۲۴، تاریخ تایید: ۹۶/۸/۲۸

چکیده

این پژوهش در پی آن است که با بهره‌گیری از روش پدیدارشناسی، به بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی گروهی از افراد بپردازد که پیگیری تحصیلات تکمیلی از سوی آنان باعث به تأخیر افتادن استقلال اقتصادی آن‌ها شده است و به بیانی دیگر، آن‌ها را در وضعیت «تعلیق استقلال» قرار داده است. علاوه بر این، تمرکز پژوهش بر بررسی و ارزیابی استراتژی‌های مختلف آن‌ها برای مواجهه با این وضعیت است و در نهایت پاسخ گفتن به این پرسش که کدام‌یک از این استراتژی‌ها از همه بیشتر در برابر این وضعیت آسیب‌پذیر است. نتایج چنین نشان داد که ایده‌ی تحصیلات عالی به عنوان راه مطمئن تحرک اجتماعی، عمیقاً با چالش مواجه شده است و ادامه‌ی تحصیلات برای اکثر دانشجویان تحصیلات تکمیلی با دشواری‌های گوناگون روبرو شده است. متغیرهایی هم‌چون سرمایه‌ی اجتماعی فرد، دسترسی به مهارت‌ها و تحصیلاتی که تقاضای بیشتری در بازار کار دارند و... در پیگیری استراتژی‌های مختلف در مواجهه با این وضعیت مؤثراند. در این میان، استراتژی «تسلیم و بازگشت به خانه»، هم رایج‌ترین استراتژی در بین این گروه است و هم بیشترین طیف آسیب‌پذیران را در خود جای داده است.

واژگان کلیدی: تجربه‌ی زیسته، تعلیق استقلال اقتصادی، پدیدارشناسی

۲۱۸- دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی فرهنگی از دانشگاه علامه طباطبایی

alireza.khazaei.atu@gmail.com

vshalchi@gmail.com

۲۱۹- استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

مقدمه و طرح مسئله

اشتغال پدیده‌ای است که در وهله‌ی نخست صرفاً هم‌چون وسیله‌ای برای کسب درآمد جلوه می‌کند، اما فقدان همین پدیده‌ی به‌ظاهر ساده به سرعت ابعاد مختلف زندگی فرد را تحت شعاع قرار می‌دهد. شغل دریچه‌ای است به دنیای تعاملات روزمره‌ی افراد که محل تقاطع روابط گوناگون اجتماعی است. در واقع، می‌توان شغل را یکی از مهم‌ترین متغیرها در دسترسی فرد به انواع مختلف سرمایه دانست: سرمایه‌ی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نمادین. فقدان یا شکل مشخص آن، می‌تواند متعاقباً دسترسی فرد به این انواع سرمایه را تسهیل یا با دشواری مواجه سازد. به بیان دیگر، فقدان شغل تا اندازه‌ی زیادی رابطه‌ی فرد را با جهان اجتماعی مختل می‌کند. به‌همین دلیل است که کسب شغل را مهم‌ترین عامل «استقلال» فرد ارزیابی می‌کنند (نک به وین و وایت^۱، ۱۹۹۷: ۴۶-۴۷). در این جا «استقلال» را باید فراتر از مفهوم تنگ روان‌شناختی‌اش فهم کرد. استقلال در معنای روان‌شناختی‌اش عموماً در نسبت با «هویت» فهم می‌شود. شخصی دارای استقلال قلمداد می‌شود که هویت قوام‌یافته‌ای داشته باشد و بتواند زندگی، رفتار، منش و نظریات خود را مدیریت کند. به عبارت دیگر، فرد مستقل دیگر کودک نیست و به یک بزرگسال بدل شده است. (نک به نیومن و نیومن^۲، ۲۰۱۱: ۲۲)

مفهوم استقلال در معنایی جامعه‌شناختی از مرزهای روان‌شناختی فراتر می‌رود. «مستقل» فردی محسوب می‌شود که جامعه‌پذیر شده و آماده‌ی پذیرش نقش‌های مختلف در نظم اجتماعی است. بی‌سبب نیست که برگر و لوکمان، نقش‌ها را دریچه‌ی دستیابی افراد به «معرفت» اجتماعی قلمداد می‌کنند (برگر و لوکمان^۳، ۱۹۹۱: ۹۱). از نظر آن‌ها «تحلیل نقش‌ها»^۴ برای جامعه‌شناسی معرفت بنا به تعریف آن‌ها از این حوزه از جامعه‌شناسی^۵ بسیار مهم است، چرا که «واسطه‌های بین جهان‌های معنایی کلان، که در یک جامعه شیئیت یافته‌اند و راه‌هایی که از طریقشان این جهان‌ها به صورت ذهنی برای افراد واقعیت پیدا کرده‌اند، آشکار می‌کند» (برگر و لوکمان، ۱۹۹۱: ۹۶).

از همین‌رو، می‌توان ادعا کرد که ناکامی فرد در کسب شغل، روند ارتباط با محیط اجتماعی و معرفت برآمده از آن را با مشکل مواجه می‌کند. به بیان دیگر، فرد را در برزخی رها می‌کند که در آن عینیت روابطش مختل می‌شود. به‌خوبی می‌دانیم که تاریخ جوامع مدرن، این اختلال

1- Johanna Wyn & Rob White

2- B.M.Newman & P.R.Newman

3- Peter Berger & Thomas Luckmann

4- Analysis of Roles

۵- نک به برگر و لاکمن، ۱۹۹۱: ۱۵.

می‌تواند به دلایل متعددی رخ دهد. از امواج رکود اقتصادی و بیکاری متعاقب با آن گرفته تا دلایلی هم‌چون تحصیلات که پیش‌نیاز آموزش نیروی کار ماهر است. در واقع، اگر دلایل رخ‌دادن بیکاری را طیفی از مسائل ناگزیر تا خودخواسته بدانیم، این دو عامل دوسر این طیف را شکل می‌دهند.^۱ تحصیلات هم کارکردی مستقیم و هم کارکردی پنهان برای نظام اقتصادی دارد. کارکرد مستقیم آن آماده‌سازی نیروی کار ماهر است و کارکرد غیرمستقیم آن، به‌خصوص در اقتصادهایی که توان جذب بالایی در نیروی کار ندارند، به تأخیر انداختن ورود نیروی کار. اما اگر کماکان، حتی پس از اتمام دوران تحصیلات عالی، دسترسی به شغلی مناسب فراهم نباشد، آن‌گاه این کارکرد پنهان تحصیلات نیز با اختلال مواجه می‌شود. با توجه به اوضاع اقتصادی در یک دهه‌ی اخیر، سطح اشتغال در بین جوانان ایرانی نیز کاهش چشمگیری داشته است. نرخ بیکاری سال ۱۳۹۴ در بین مردان ۱۵- تا ۲۹ ساله ۱۹٪ است.^۲ هرچند آمار واقعی بسیار بیشتر از این است، چرا که تعریف فرد شاغل در این سرشماری شامل کسی است که در طول هفته‌ی گذشته حداقل یک ساعت کار کرده باشد. به علاوه، این آمار دربرگیرنده‌ی کسانی که به هر دلیلی از جست‌وجوی شغل منصرف شده‌اند نیست. بنا به ادعای رئیس سازمان آمار کشور، نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان در پایان سال ۹۴ برابر با ۱۸/۵ درصد و معادل با یک میلیون نفر بوده است.^۳ بنابراین، تحصیلات، علی‌رغم تمامی کارکردهای مثبت آن برای این دسته از افراد، معادلات را کمی پیچیده‌تر هم می‌کند، بخصوص هنگامی که چشم‌اندازهای شغلی، لزوماً متناسب با افزایش تحصیلات، افزایش پیدا نکند.

از سوی دیگر آمار دانشجویان در حال تحصیل در مقاطع کارشناسی‌ارشد و دکتری تخصصی، هرساله رو به افزایش است. در جدول و نمودار زیر می‌توان این افزایش را در مورد مردان مشاهده کرد:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- واضح است که در نگاهی انتقادی، امواج دوره‌ای رکود و بحران اقتصادی نیز هرگز پدیده‌ای ناگزیر و طبیعی نیست و هم‌چون هر پدیده‌ای، حاصل نظم اجتماعی جوامع انسانی است. در این مورد می‌توان به تحلیل‌هایی ارجاع داد که با نقد شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، به این نکته اشاره می‌کنند که این نظم اقتصادی ضرورت‌های خود را به ضرورت‌های طبیعی زندگی انسانی بدل می‌کند. به بیان دیگر، چنان «می‌نمایاند» که گویی پدیده‌های برآمده از نظم درونی‌اش، از جنس پدیده‌های طبیعی هم‌چون سیل، زلزله، خشکسالی و ... است و به همان اندازه ناگزیر. برای بحث بیشتر در این رابطه، نک به (کوسیک، ۱۳۸۶: ۸۰-۹۰).

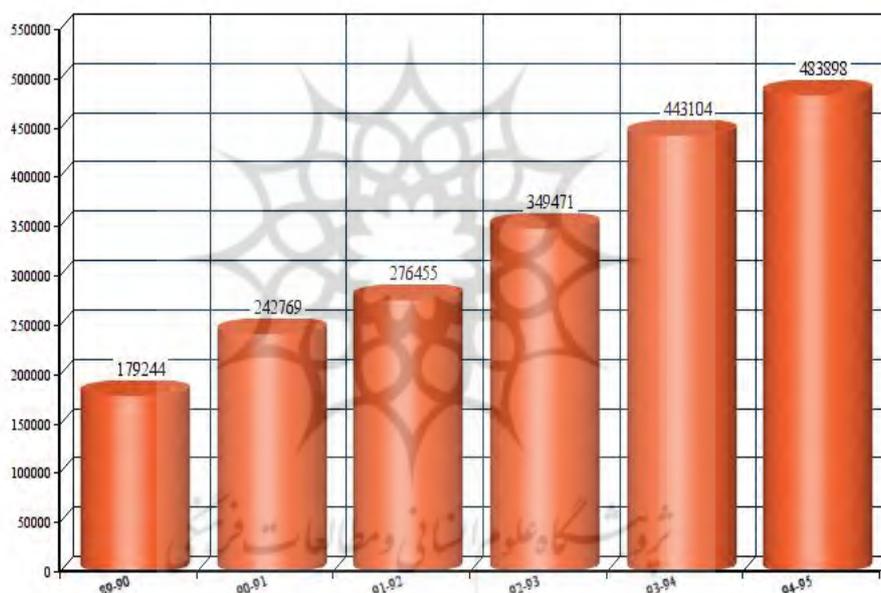
۲- طبق آمار رسمی مرکز آمار ایران که از طریق آدرس اینترنتی مقابل قابل بازیابی است:
https://www.amar.org.ir/Portals/0/Files/abstract/1394/ch_ntank_94.pdf

۳- خبرگزاری تسنیم، ۲۰ فروردین ۱۳۹۵، شناسه خبر: ۱۰۴۲۳۹۸ لینک: yon.ir/qviR

جدول ۱. تعداد دانشجویان مرد مقاطع تحصیلی تکمیلی

سال تحصیلی	۹۰-۸۹	۹۱-۹۰	۹۲-۹۱	۹۳-۹۲	۹۴-۹۳	۹۵-۹۴
کارشناسی ارشد	۱۵۴,۲۹۳	۲۱۳,۴۶۱	۲۴۱,۳۲۵	۳۰۶,۱۰۸	۳۸۸,۳۱۱	۴۱۷,۲۲۸
دکتری تخصصی	۲۴,۹۵۱	۲۹,۳۰۸	۳۵,۱۳۰	۴۳,۳۶۳	۵۴,۷۹۳	۶۶,۶۷۰
مجموع	۱۷۹,۲۴۴	۲۴۲,۷۶۹	۲۷۶,۴۵۵	۳۴۹,۴۷۱	۴۴۳,۱۰۴	۴۸۳,۸۹۸

شکل ۱. نمودار ستونی روند افزایش دانشجویان مرد تحصیلات تکمیلی



مرکز پژوهش‌های مجلس گزارشی درباره‌ی پیش‌بینی بیکاری تا سال ۱۴۰۰ منتشر کرده است.^۱ در صفحات ۳۳ و ۳۴ این گزارش آمده است که، بر اساس داده‌های سال‌های ۸۴ تا ۹۲، پیش‌بینی می‌شود که اگر تا سال ۱۴۰۰ نرخ رشد اقتصادی ۱٪ باشد، با چهار میلیون و دویست هزار نفر نیروی تحصیلی کرده‌ی بیکار روبرو خواهیم بود (این برابر با ۴۸/۹٪ نیروی کار تحصیل

۱- «عرضه و تقاضای نیروی کار در اقتصاد ایران، وضعیت موجود و چشم‌انداز آتی» تهیه و تدوین: موسی خوش کلام خسروشاهی، تاریخ مرداد ۹۴.

کرده خواهد بود). در خوش‌بینانه‌ترین شرایط، یعنی دارا بودن نرخ رشد ۵٪ اقتصادی، در سال ۱۴۰۰، تعداد تحصیل‌کرده‌های بیکار معادل با سه میلیون و صد هزار نفر خواهد بود (۳۶ درصد کل جمعیت با تحصیلات عالی). تمامی این آمارها نشان‌دهنده‌ی بحرانی شدن وضعیت اشتغال جوانان با تحصیلات عالی است که ممکن است در سال‌های آینده، بحرانی‌تر از شرایط فعلی هم بشود.

علت تمرکز ما بر مردان در این پژوهش، این است که به صورت سنتی «نان‌آوری» وظیفه‌ای مردانه پنداشته می‌شود، از همین‌رو، به تأخیر افتادن این امر، به احتمال فراوان، بیش از هر گروهی بر مردان تأثیر خواهد گذاشت. بنابر تحقیق‌های میدانی در ایران، با بالا رفتن سن مردان جوان، از آن‌ها انتظار می‌رود که فقط از سمت دیگران، بلکه از سوی خود جوانان نیز مشاهده می‌شود. که شغلی پیدا کرده و به ازدواج و تشکیل خانواده بپردازند؛ اما ناتوانی در تأمین معاش از این امر جلوگیری می‌کند (ذکائی، ۱۳۹۰: ۱۲۲-۱۲۳). این مسئله باعث می‌شود که فقدان شغل برای مردان، مشکلی به مراتب مهم‌تر از زنان ایجاد کند، چرا که اکثر مردان مشکلات اقتصادی را عامل اصلی انصراف از ازدواج می‌دانند (کازمی‌پور، ۱۳۸۸: ۹۱). در واقع، حال که فرد توانایی پیدا کردن شغل مناسبی ندارد، هم قدرت تأمین معاش را از دست داده، هم امکان تشکیل خانواده و هم زمینه‌ای برای پیوند دادن خود با اجتماع و زندگی عمومی. بنابراین، می‌توان این مسئله را شکلی از «بحران مردانگی»^۱ نیز قلمداد کرد.

می‌توان ادعا کرد که تحصیلات عالی، کم‌وبیش، همچون مقطعی ثابت در زندگی فردی و مراحل مختلف آن تلقی می‌شود. اگر تا دهه‌های پیش، تحصیلات عالی تنها یکی از انتخاب‌های پیش‌روی فرد برای ادامه‌ی زندگی در ابتدای جوانی بود، حال باید اذعان داشت که این انتخاب به دلیل عمومیت و گستردگی خصلتی «طبیعی» برای افراد پیدا کرده. از سوی دیگر توزیع مزایا متناسب با این مسیر پیشرفت و تحرک اجتماعی گسترش نیافته است. بنابراین ناهمگونی‌ای بین هدف تحرک اجتماعی و وسیله‌ی رسیدن به آن یعنی تحصیلات، شکل گرفته است. این ناهمگونی روزبه‌روز کژدیسه‌تر می‌شود. ارتش ذخیره‌ی بیکاران با تحصیلات عالی، کاهش نرخ ازدواج، کاهش نرخ فرزندآوری، افزایش مهاجرت نخبگان و ... بنابراین ضرورت بررسی ابعاد مختلف این پدیده روزبه‌روز بیشتر حس می‌شود.

این مطالعه پژوهشی کیفی و اکتشافی است که نخست به‌اجمال، به بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی دانشجویان مرد تحصیلات تکمیلی می‌پردازد و بر به‌تأخیر افتادن و «تعلیق استقلال اقتصادی» در این تجربه تمرکز می‌کند. سپس به بررسی استراتژی‌های عملی آن‌ها برای مواجهه با این

وضعیت می‌پردازد. این پژوهش در گام نخست، اکتشافی است و هدف از آن گسترش دانش توصیفی و پدیدارشناسانه‌ی ما از پدیده‌ی در حال شیوع بزرگسالان وابسته است. گسترده شدن این دست از افراد به تدریج می‌تواند به تجربه‌ای نسلی منجر شود که شناخت آن از زبان راویان و ناقلان‌اش بسیار ضروری است. تجربه‌ی نسلی‌ای که به رویکرد خیل عظیمی از افراد نسبت به زندگی شکل می‌دهد و آن‌ها را مایوس و ناامید، خشمگین و پرخاشجو و یا منزوی و گوشه‌گیر می‌سازد. سال‌ها بعد، ممکن است از این تجربه به عنوان تجربه‌ی «نسل مهاجر»، «نسل وابسته» و یا «نسل معترض» نام برده شود. چنین پژوهش‌هایی می‌تواند محتوای ذهنی این نسل در حال شکل‌گیری را روشن سازد و با بررسی استراتژی‌های احتمالی پی‌گیری شده از سوی آن‌ها، به واکاوی پیامدهای این وضعیت متناقض یاری رساند.

گرچه مسئله یا پرسش اصلی در پژوهش‌های پدیدارشناسانه عبارت است از فهم معنای درونی یک تجربه‌ی زیسته و ذات و ماهیت آن، اما همچنان می‌توان پرسش‌هایی را پیرامون این شناخت مطرح کرد:

۱. ابعاد ذهنی و عینی تجربه‌ی «تعلیق استقلال» کدام‌ها هستند؟
۲. رابطه‌ی ابعاد ذهنی و عینی با یکدیگر چگونه است؟
۳. استراتژی‌های هر گروه از افراد برای مقابله با این «تعلیق استقلال» چیست؟
۴. تطبیق‌پذیرترین گروه و درمانده‌ترین گروه از افراد، در مقابله با این تجربه، کدام‌ها هستند؟

روش پژوهش و جمع‌آوری اطلاعات

ما در این پژوهش با روش پدیدارشناسی به مطالعه‌ی موضوع خود، یعنی بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی تعلیق استقلال، پرداخته‌ایم و در این راه از استراتژی پژوهشی فَن مانِن^۱ استفاده کرده‌ایم. فَن مانِن در کتاب «پژوهیدن تجربه‌ی زیسته»^۲ توضیح می‌دهد که یک پژوهش پدیدارشناسی، در نظر او، از اساس به چه معنایی است. این نوع پژوهش، پیش از هرچیز، به معنای مطالعه‌ی تجربه‌ی زیسته است. به عبارت دیگر، مطالعه‌ی جهان آن‌گونه که به شکلی بی‌واسطه بر تجربه‌ی ما آشکار می‌شود، پیش از آن‌که به تأمل در باب آن بپردازیم و آن را طبقه‌بندی و مفهوم‌پردازی کنیم. نکته‌ی دیگر این‌که پژوهش پدیدارشناسانه مطالعه‌ی ماهیت^۳ها است. «چیزی» که یک پدیده را می‌سازد و بدون آن «چیز»، دیگر آن پدیده وجود ندارد. پژوهش پدیدارشناسانه توصیفی از معناهای درونی است که، در حین زندگی خود، آن‌ها

1- Max Van Manen
2- Researching Lived Experience
3- essence

را تجربه می‌کنیم. این روش کنش‌هشیارانه‌ی اندیشیدن است، روشی که به غور کردن در تجربه‌ی انسانی می‌پردازد و دست‌آخر مشخص می‌کند که «انسان بودن» و داشتن تجربه‌ی انسانی به چه معناست. در نهایت فن‌مانن تحقیق پدیدارشناسانه را فعالیتی شاعرانه‌ساز^۱ می‌داند (فن‌مانن، ۱۹۹۰: ۹-۱۳).

فن‌مانن، پیش از هر چیز، توضیح می‌دهد که در پژوهش‌های پدیدارشناسانه، مرحله‌ی استخراج داده‌ها به هیچ‌وجه مرحله‌ای مجزا از تحقیق نیست و پژوهشگر باید بیاموزد که معناهای عمیق‌تر پدیده‌ی مورد مطالعه را در هنگام پژوهش کسب کند. همچنین داده‌ها و موادی که باید در نهایت به دست بیایند از گستره‌ی متفاوتی کسب می‌شود؛ از جمله: تجربه‌ی شخصی محقق، لغت‌شناسی و ریشه‌یابی اصطلاحات مورد استفاده‌ی مصاحبه‌شوندگان، اصطلاحات و تکه‌کلام‌ها، تجربیات دیگر افراد، بیوگرافی‌ها، توصیفات تجربی در منابع ادبی و هنری و غیره (فن‌مانن، ۱۹۸۴: ۱۲).

نکته‌ی بعدی، و بسیار مهم، تذکر فن‌مانن در باب نحوه‌ی مواجهه و استفاده از مضامین^۲ یا تم‌ها برای صورت‌بندی تجربه‌ی زیسته است. از نظر او، مضامین پدیدارشناختی، بیشتر، شبیه به گره‌ها و مکان‌های تقاطع در شبکه‌ی تجربه‌ی ماست که در پیرامون آن‌ها تجربه‌ی زیسته، به مثابه‌ی یک کل، معنادار می‌شود. او تأکید می‌کند که، در پژوهش پدیدارشناختی، مواجهه با مضامین به عنوان فرمول‌بندی‌های مفهومی و یا گزاره‌های مقوله‌ای، که از آن‌ها برای دسته‌بندی و مقوله‌بندی استفاده می‌شود، اشتباه است. درمقابل، باید به مضامین پدیدارشناختی همچون ساختارهای تجربه نگاه کرد (فن‌مانن، ۱۹۹۰: ۸۷-۸۹).

داده‌های پژوهش توسط مصاحبه‌های مسئله‌محور^۳ جمع‌آوری شده‌اند. هدف اصلی این نوع مصاحبه «درعین حال که جمع‌آوری داده‌ها و مدارک عینی درباره‌ی رفتار انسان است، به دست آوردن ادراک‌های ذهنی و نحوه‌ی فرآوری کردن [ذهنی] واقعیت اجتماعی نیز هست» (ویتزل^۴، ۲۰۰۰). با استفاده از این نوع مصاحبه «می‌توان داده‌های زندگی‌نامه‌ای در خصوص مسائل خاصی به دست آورد. این نوع مصاحبه بر اساس سه معیار اصلی شناخته می‌شود: مسئله محور بودن (یعنی محقق متوجه مسئله‌ای اجتماعی است)؛ هدفمند بودن (یعنی روش‌ها بر اساس هدف تحقیق تعیین یا اصلاح می‌شوند)؛ و بالاخره این که در فرآیند تحقیق و درک هدف تحقیق، فرآیندمحور است» (فلیک، ۱۳۸۸: ۱۷۹). فرآیند محور بودن این روش باعث می‌شود که توجه و اعتماد مصاحبه‌شونده جلب شود.

1- poetizing

2- Theme

3- Problem-centered Interview

4- Anreas Witzel

دست آخر باید به مسئله‌ی «اعتبار» در پژوهش‌های کیفی، و مشخصاً، پژوهش‌های پدیدارشناسانه بپردازیم. اعتبار در پژوهش پدیدارشناختی، عمیقاً، با مرحله‌ی تحلیل داده‌ها پیوند خورده است؛ در واقع، در همان مرحله‌ی اکتشاف مضامین تجربه‌ی زیسته و شکل‌دادن و مفصل‌بندی^۱ مضمونی به این تجربه است که ما به اعتباری نظری و سازه‌ای دست پیدا می‌کنیم. در این راستا، فن‌مانن توضیح می‌دهد که چگونه بین مضامین تصادفی و مضامین ضروری تمییز قائل شویم. او از روشی که پیشنهاد می‌کند با عنوان «روش دگرگونی آزاد و تصویری^۲» نام می‌برد و مراد او از این روش آن است که هنگام صورت‌بندی مضامین از خود بپرسیم که آیا با تغییر یا حذف این مضمون، پدیده‌ی مورد مطالعه‌ی ما همچنان همان پدیده‌ی سابق باقی خواهد ماند یا خیر؟ آیا پدیده‌ی مورد مطالعه‌ی ما، بدون این مضمون مشخص، معنای بنیادین خود را از دست خواهد داد یا خیر؟ (فن‌مانن، ۱۹۹۰: ۱۰۷). بنابراین، می‌توان گفت که مسئله‌ی اعتبار در پژوهش پدیدارشناسی شکلی درونی دارد و در هنگام مفصل‌بندی مضمونی تجربه‌ی زیسته و پدیدار مورد مطالعه به دست می‌آید.

در پژوهش‌های کیفی از شیوه‌های نمونه‌گیری غیراحتمالی و هدفمند استفاده می‌شود. پژوهشگر با توجه به نیات و سؤالات تحقیقش به سراغ نمونه‌ها می‌رود. در ادبیات پژوهش‌های کیفی روش‌های نمونه‌گیری فراوانی ساخته شده است که برخی از آن‌ها به کار ما نزدیک‌ترند. اما از میان آن‌ها ما روش نمونه‌گیری «باحداکثر تنوع»^۳ را انتخاب کرده‌ایم. در این روش، تنوع نمونه را اهداف مربوط به تم‌ها و مقولات محوری تعیین می‌کند (محمدپور، ۱۳۹۲: ۳۸). در این روش باید سعی شود که با «انتخاب موارد اندک اما با بیش‌ترین تفاوت ممکن، ... دامنه‌ی نوسان و تفاوت در میدان آشکار شود» (فلیک، ۱۳۸۸: ۱۴۳). هدف ما نیز دستیابی به تفاوت‌های ممکن در استراتژی‌های مقابله و مواجهه افراد با وضعیت تأخیر یا تعلیق استقلال است. به همین دلیل کسانی را برای نمونه انتخاب کردیم که هرکدام، به نظر خصلت‌های خاصی داشتند و راهکارهای متفاوتی را در کنار آمدن با اوضاع، استفاده می‌کردند.

دست‌آخر، ۲۶ مصاحبه انجام دادیم که از این میان ۲۱ مصاحبه با دانشجویان یا فارغ‌التحصیلان مقطع کارشناسی‌ارشد رشته‌های مختلف و ۵ مصاحبه با دانشجویان یا فارغ‌التحصیلان مقطع دکتری صورت گرفت. علت اصلی تفاوت این رقم برای دو مقطع، پیش از هرچیز هسته‌ی مشترک تجربه‌ی «تعلیق استقلال» در میان هر دو گروه است. از آن‌جا که بیشتر مصاحبه‌های ابتدایی با دانشجویان کارشناسی صورت گرفته بود، کم‌وبیش هسته‌ی اصلی تجربه‌ی مورد

1- articulation

2- The Method of free imaginative variation

3- Maximum Variation Sampling

پژوهش به صورت مضامین مختلف برای ما روشن شده‌بود، از همین رو در مورد دانشجویان و فارغ‌التحصیلان مقطع دکتری، با تعداد مصاحبه‌های کم‌تری به اشباع نظری رسیدیم. همچنین در تحلیل نهایی تفاوت‌چندانی بین این دو گروه قائل نشده‌ایم، چرا که از نظر ما هر دوی این گروه‌ها در حال ازسر گذراندن تجربه‌ی مشترکی می‌باشند که تنها در مقاطع مختلفی از این تجربه‌ی امتدادیافته قرار دارند؛ با این حال این تجربه‌ی برای هر دوی این گروه‌ها تفاوت ماهوی چندانی ندارند.

ادبیات پیشین پژوهش

ذکائی در پژوهشی با عنوان «گذار به بزرگسالی و جوانی روبه تغییر» به بررسی الزامات اجتماعی نقش بزرگسالی و چالش‌ها و بازبینی‌های نسل جدید در این انتظارات و الزامات پرداخته است. با استفاده از نمونه‌ای احتمالی شامل ۱۱۰۰ نفر، اطلاعات توسط پرسشنامه‌ای که بر مبنای مصاحبه‌های اکتشافی تنظیم شده، جمع‌آوری گردیده است. در این پرسشنامه‌ها از افراد خواسته شده که میزان اهمیت هرکدام از عوامل داده شده در پرسشنامه را در رابطه با مقوله‌ی گذار به بزرگسالی، مشخص کنند. مهم‌ترین معیارهای گزار به بزرگسالی از دید پاسخگویان، معیارهای مربوط به مسئولیت‌پذیری بوده‌اند و سپس بعد از آن معیارهای عاطفی. نکته‌ی مهم اینکه معیارهای مربوط به تغییر نقش (همچون استقلال مالی و اشتغال تمام وقت و ... جزء مهم‌ترین معیارها به حساب نمی‌آیند، اگرچه عموماً نیمی از افراد به بسیار مهم بودنشان رأی داده‌اند. در عوض معیارهای مربوط به مسئولیت‌پذیری (همچون، وفاداری به تعهدات، توانایی در حراست از حریم خانواده، مسئولیت کارها را بر عهده گرفتن و ...) همگی مورد قبول بیش از ۹۰ درصد از مصاحبه‌شوندگان بوده‌اند. نتیجه‌ای که می‌توان از این پژوهش گرفت این است که جوانان توجه تازه‌ای به انتخاب‌های شخصی و فردی و تفسیری جدید از بزرگسالی دارند. این تفسیر جدید بیشتر بر محورهای تفکر، تصمیم‌گیری صحیح، مسئولیت‌پذیری و تعهد تمرکز دارد (ذکائی، ۱۳۸۱). این تأکید بر عنصر انتخاب شخصی به‌شدت در شکل‌دهی به یکی از استراتژی‌های مواجهه با تعلیق استقلال مهم بود. استراتژی «مصالحه‌ی نمادین با خانواده»، که شرح بیشتر آن در بخش نتایج می‌آید، مبتنی بود بر تأکید بر بعد فکری استقلال و جایگزینی مسیر شخصی (مبتنی بر دل‌بستگی‌های فکری و هنری) با مسیر رایج استقلال که از اشتغال ثابت و تشکیل خانواده می‌گذرد.

دیوید بلوستین^۱، استاد روانشناسی کالج بوستون، همراه با همکارانش، به تحلیل روایی شرح

حال افراد مختلف از بیکاری مطلق یا اشتغال به کارهای مادون توانایشان^۱، پرداخته است. وی به مصاحبه با هفت مرد و شش زن ۲۴ تا ۶۲ ساله پرداخته است تا تجربه، احساسات و استراتژی‌هایی را که برای مقابله با وضعیت خود، از آن‌ها استفاده می‌کنند را دریابد. در نهایت یافته‌ها پیرامون سه مضمون کلی قابل دسته‌بندی می‌شوند؛ داستان بیکاری، عوامل مؤثر بر تجربه بیکاری و استراتژی‌های مقابله با این وضعیت. در نهایت مشخص گردید که مصاحبه‌شوندگانی که دسترسی بیشتری به منابع مالی، حمایت‌ابزاری و رابطه‌ای (مثل سازوکارهای نهادی بیمه و ... و خویشاوندانی که به آن‌ها کمک کنند) و استراتژی‌های مقابله‌ای «سازگاری» دارند، بحران را مطلوب‌تر از سر می‌گذرانند. (بلوستین، ۲۰۱۳). به همین ترتیب، یافته‌های این پژوهش نیز نشان می‌دهد که آن دسته از افراد که از حمایت‌های مالی و عاطفی خانواده برخوردار هستند، مواجهه‌ی سازگارتری با تعلیق استقلال دارند. این عامل خصوصاً در رابطه با استراتژی «تسلیم و بازگشت به خانه» بسیار مهم است، چراکه این دسته از افراد با بازگشت به محیط پیشین، دچار سرخوردگی‌های روانی بیشتری می‌شوند. عموماً اعضای دیگر خانواده، خواهر یا برادر بزرگ‌تر، به آن‌ها کمک می‌کنند که در کنار آن‌ها مشغول به کار شوند. چنین حمایت‌هایی، در کنار حمایت عاطفی و نحوه‌ی برخورد با فرد «تسلیم‌شده» بسیار به کاستن از بار روانی تصمیم «بازگشت به خانه» می‌کاهد.

کنلانا فرگوسن^۲، تز دکترای خود را به بررسی تجربه‌ی زیسته‌ی مردان بیکار آفریقایی-آمریکایی تبار پرداخته است. نمونه‌ی مورد مطالعه از میان مردان سیاهپوست شهر کوچکی در میشیگان انتخاب شده که نرخ بیکاری بالایی داشته است. برای تحلیل نیز از روش تحلیل روایت کل‌نگر استفاده شده است. یکی از مضمون‌های مهم در تحلیل به دست آمده «درس گرفتن از پدر» است که به تجربه‌ی کودکان با پدرهایشان به عنوان الگویی برای تقلید از آن اشاره دارد. اکثر مصاحبه‌شوندگان اشاره داشته‌اند که در کودکی قصد داشتند راه پدرانشان را ادامه دهند و قدم بر جای پای آن‌ها بگذارند اما پدرهایشان به آن تذکر می‌دادند که باید «بهتر از آنان عمل کنند». این مورد یکی از مهم‌ترین نکته‌های این بخش است. پسرانی که می‌خواهند از پدرانشان بهتر شوند اما نمی‌توانند. همچنین انتظارات والدین برای اینکه فرزندان‌شان «بهتر از آنان بشوند» عموماً آن‌ها را به سمت تحصیلات و آموزش و پرورش سوق داده‌اند. مردان مورد مصاحبه، اشتغال را جزئی جدانشدنی از مردانگی خود تلقی کرده‌اند. یکی از آن‌ها مرد بودن را اساساً برابر «نان‌آور» بودن برای همسرش و فرزندش می‌داند. دیگری مردانگی را با «داشتن امکان انتخاب‌های فراوان» برابر می‌داند و حال که کارش را از دست داده،

1- Underemployment

2- Kenlana Ferguson

حس می‌کند «جامانده» است. احساس عقب‌ماندن یا جاماندن از مردانگی (فرگوسن، ۲۰۱۲). در مصاحبه‌های ما نیز یکی از مضامین محوری «احساس جا ماندن» بود. جا ماندن از سایر هم‌نسل‌ها که مسیرهای دیگری به‌جز تحصیل را برگزیده‌اند و به طریقی به استقلال دست یافته‌اند. سایرینی که شاید بهتر از گروه مورد مطالعه‌ی ما توانسته‌اند نقش سنتی نان‌آوری را ایفا کنند و شباهت بیشتری به «نسل پدران» خود داشته باشند.

مفاهیم حساس در پیوند با تحلیل داده‌ها

در این پژوهش، هم در مراحل پیش از اجرا و هم در مرحله‌ی تحلیل داده‌ها، از بینش‌ها و بصیرت‌های جامعه‌شناختی‌ای بهره گرفته شده است که به‌دست دادن شرحی از آن‌ها بی‌آن‌که نقششان در روند تحلیل مشخص شود چندان کارآمد نیست. از همین‌رو، در این بخش به بررسی مختصری از نتایج تفصیلی پژوهش، یعنی تجربه‌ی «تعلیق استقلال اقتصادی در میان دانشجویان مرد تحصیلات تکمیلی» می‌پردازیم و از رهگذر بینش به‌دست آمده از جامعه‌شناسان مختلف ابعاد این تجربه را تحلیل می‌کنیم. در نهایت در بخش آخر، به بررسی استراتژی‌های مختلف این گروه برای مواجهه با تجربه‌ی تعلیق استقلال اقتصادی خواهیم پرداخت.

«تعلیق» وضعیتی نمایشی-داستانی است که در آن اوضاع و احوال در عدم قطعیتی آزرده به سر می‌برد: «انجام نشدن کاری یا بلا تکلیف ماندن امری بدون مشخص بودن زمان قطعی انجام یافتن آن» (انوری، ۱۳۸۲ ج ۱: ۶۲۷). «تعلیق» در نمایشنامه یا داستان‌نویسی ابزاری است در دستان نویسندگان برای ترغیب کردن خواننده به ادامه‌ی داستان. بنای «تعلیق» بر حس «ندانستن» و «عدم‌آگاهی» پی‌ریزی می‌شود؛ آینده‌ی شخصیت داستان برای ما مبهم است، سیر اتفاقات در حاله‌ای از ابهام است و خواننده با اشتیاق داستان یا نمایشنامه را ادامه می‌دهد تا دوباره به وضعیتی پایدار برسد. البته که در شیوه‌های نوین داستان‌نویسی بسیاری از نویسندگان ممکن است روایت را در همین تعلیق به اتمام برسانند و از این‌که خیال خواننده را با رسیدن به یک وضعیت «تبادل ثانویه» راحت سازند اجتناب کنند. هرکسی که تجربه‌ی خواندن زمان یا داستانی را داشته باشد که در این وضعیت «تعلیق» به پایان می‌رسد، به‌خوبی می‌داند که رها شدن در آن وضعیت به چه میزان آزاردهنده است. حال تصور کنید که این بار، شما نه خواننده، که شخصیت اصلی چنین داستانی باشید، داستانی که در وضعیت «تعلیق» مستمر روایت می‌شود. این هسته‌ی اصلی تجربه‌ی زیسته‌ی دانشجویان مرد تحصیلات تکمیلی است.

خصلت دیگر این تجربه، شباهت آن به تیپ «غریبه‌ی زمبل» است. او این تیپ را اینگونه

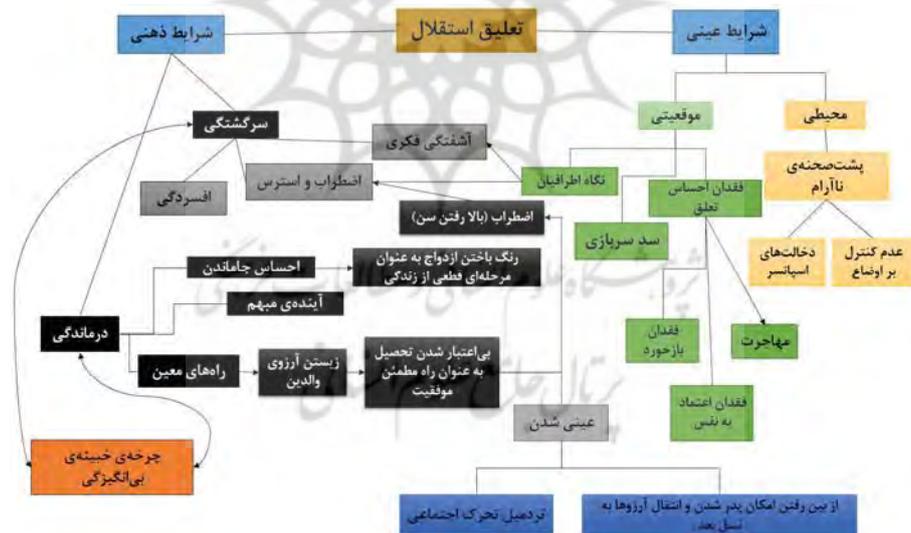
معرفی می‌کند: «اگر سرگردانی، که حالت جدایی از هر نقطه‌ی معلومی در مکان محسوب می‌شود، ضدِ مفهومی وابستگی به چنین نقطه‌ای باشد، آن‌گاه فرم جامعه‌شناختی «غریبه»، می‌توان گفت، ترکیبی از هر دو این ویژگی‌ها را عرضه می‌کند» (زیمل، ۱۳۹۲: ۲۶۹). در واقع غریبه کسی است که همچنان که عضوِ گروه است، خارج از آن نیز قرار دارد. او نقش بدعت‌گذار را ایفا می‌کند. از خارج، وسایل جدیدی را به گروه وارد می‌کند، باعث ابتکار در شیوه‌های زندگی می‌شود. از طرف دیگر این «غریبه» به گونه‌ای دارای عینیت و بی‌طرفی است. به دلیل همین «عینیت»، غریبه به شکلی از آزادی نیز برخوردار است. شاید نتوان در این پژوهش به مردانِ دانشجوی تحصیلات تکمیلی در خانواده‌هایشان، لقبِ «غریبه» داد، اما بدون شک آن‌ها را می‌توان «مهمان» خواند. اگر زیمل، غریبه را کسی می‌داند که «امروز می‌آید و فردا می‌ماند»، ما می‌توانیم «مهمان» را کسی بدانیم، که چندصباحی با ما بوده است اما دیگر با ما نمی‌ماند. بنابراین، می‌توان از نوعی تیپ اجتماعی سخن گفت که ترکیبی از «غریبه» و «مهمان» است. نوعی غریبه-مهمان؛ که جز دوره‌ای کوتاه در خانواده حضور ندارد و چه بسا این حضورهای کوتاه با چالش همراه باشد؛ چرا که او غریبه‌ای است که ارزش‌های جدید را به خانواده منتقل می‌کند. اما در عین حال مهمانی است، که دیر یا زود باید به فکر «استقلال» باشد.

از نظر گافمن پیش‌فرضِ موقعیت‌های اجتماعی، شکل‌گیری یک توافق بین طرفین درگیر است: «طرف‌های مشارکت‌کننده شکل‌گیری و بقای این لایه‌ی ظاهری موافقت، این پوسته‌ی توافق را با مخفی کردن خواسته‌های خود در پشت گفته‌هایی که انعکاس‌دهنده‌ی ارزش‌های مشترک و ظاهراً مورد حمایت افراد حاضر هستند تسهیل می‌کنند... مشارکت‌کنندگان با همکاری یکدیگر به تثبیت یک تعریف فراگیر از موقعیت کمک می‌کنند، تعریفی که خیلی شامل توافق واقعی بر سر واقعیت موجود نیست و بیشتر مستلزم توافقی است واقعی در مورد اینکه ادعاهای چه کسی را در مورد چه مسائلی باید موقتاً پذیرفت و احترام گذاشت» (گافمن، ۱۳۹۲: ۲۰).

بازی کردن در چنین توافق اجتماعی‌ای متضمن آن است که ما بتوانیم به مدیریت نما‌ی خود بپردازیم. برای گافمن، جامعه‌پذیری اساساً فرایندی است که طی آن ما با مدیریت کردن نماهای خود و همچنین شراکت در این توافق اجتماعی آشنا می‌شویم. در عین حال که این فرایند برای ما ناآشکار و خودبه‌خودی است و ذیل دانش ضمنی ما از سازوکارهای اجتماعی قرار دارد، اما ظرافت و پیچیده‌گی‌هایی دارد که، به محض رعایت نشدن، افراد را در وضعیتی عجیب و غریب یا خجالت‌آور قرار می‌دهد. به همین دلیل است که وارد شدن به این نظم

اجتماعی و توافق ضمنی، برای کسانی که «داغ»^۱ خورده‌اند چندان امر راحتی نیست. برای چنین افرادی بالفعل کردن هویت اجتماعی بالقوه^۲ بسیار سخت‌تر از افراد معمولی است (گافمن، ۱۳۹۲ الف: ۱۸).

اگرچه ما در این پژوهش از استفاده‌ی «داغ ننگ» برای توصیف وضعیت مصاحبه‌شونده‌گان خودداری کرده‌ایم اما شباهت‌هایی بین این دو موجود است. گافمن جایگاه فرد داغ‌خورده را جایگاه «عدم اطمینان» می‌داند (گافمن، ۱۳۹۲ الف: ۳۰). یکی از مضامین محوری ما در این پژوهش نیز «نگاه اطرافیان» است. این پدیده به گونه‌ای پُل بین ویژگی‌های ذهنی و عینی جایگاه «تعلیق استقلال» است (نک به نمودار شماره ۳). نگاه عموماً شماتت‌باری که فرد را مورد قضاوت قرار می‌دهد، توانایی‌هایش را به چالش می‌کشد و مسئولیت کاستی‌های موقعیتش را به دوش خود او بار می‌کند، به بیان دیگر، نگاهی که فرد را در جایگاه «عدم اطمینان» می‌نشانند. خصلت چنین نگاهی آن است که الزامات زمینه و محیط را نادیده می‌گیرد و ناکامی را تماماً از سر ناتوانی فرد ارزیابی می‌کند. اگر تو به‌رغم تحصیلات عالی بیکاری، لابد یک جای کارت می‌لنگد! بار چنین نگاهی آنقدر سنگین است که یکی از مصاحبه‌شوندگان اذعان داشت که حتی حاضر است شب‌ها را در پارک بخوابد اما مجبور نشود با «سرشکستگی» بعد از تحصیلات و بدون شغل به روستای زادگاهش بازگردد.



نمودار شماره ۳: تجربه‌ی «تعلیق استقلال» و ابعاد عینی و ذهنی آن

1- Stigma

2- Virtual social identity

باردیگر به تعریف گافمن از توافق اجتماعی بازگردیم: «طرف‌های مشارکت‌کننده شکل‌گیری و بقای این لایه‌ی ظاهری موافقت، این پوسته‌ی توافق را با مخفی کردن خواسته‌های خود در پشت گفته‌هایی که انعکاس‌دهنده‌ی ارزش‌های مشترک و ظاهراً مورد حمایت افراد حاضر هستند تسهیل می‌کنند...» (گافمن، ۱۳۹۲: ۲۰) اما چه می‌شود اگر این توافق ضمنی شکل نگیرد؟ چه می‌شود اگر آن وضعیت «تعلیق» که ابتدا از آن سخن گفتیم، به‌میزانی طولانی شود که از اساس امکان شکل‌گیری چنین توافقی با اجتماع را از فرد سلب کند؟ پیش‌نیاز شکل‌گیری این توافق اجتماعی چیست؟ «مخفی کردن خواسته‌های خود در پشت گفته‌هایی که انعکاس‌دهنده‌ی ارزش‌های مشترک...» است (گافمن، ۱۳۹۲: ۲۰). نکته‌ی مهم آن‌جاست که در صورت تمديد و استمرار این وضعیت «تعلیق» فرد دیگر علاقه‌ای به رعایت این پیش‌فرض ندارد! چون دیگر چیزی برای از دست دادن ندارد. به بیان دیگر، ما به این پیش‌فرض شکل‌گیری توافق اجتماعی تن می‌دهیم تا به این نظم اجتماعی وارد شویم و از این وفاق عمومی بازخورد^۱‌های مثبت بگیریم اما مسئله آن‌جاست که فرد در شرایط «تعلیق استقلال» هیچ‌گونه بازخوردی از محیط اجتماعی نمی‌گیرد. هیچ پاداشی داده نمی‌شود که به او بفهماند درون این نظم، پذیرفته شده است. استمرار این وضعیت منجر به پدیده‌ای می‌شود که ما آن را «فقدان احساس تعلق» نامیده‌ایم. وقتی این «فقدان احساس تعلق» و «فقدان احساس پذیرش» زمینه‌ی گسترده‌تری را شامل شوند به احساس فرد از محیط جغرافیایی او هم سرایت کند، مسلم است که اولین راه‌چاره‌ی فرد برای فرار از این وضعیت «تعلیق» «مهاجرت» است. برای اکثریت آن‌ها مهاجرت همان در باغ سبزی است که نوید رهایی از این مشکلات را می‌دهد و صدا البته همچون هر ابژه‌ی میل دیگری، مهاجرت به دالی تهی تبدیل می‌شود که می‌توان تمام آمال و آرزوها را بدان حواله کرد. مهاجرت نه فقط چاره‌ی درد «تعلیق» و «تأخیر استقلال» بلکه چاره‌ی تمامی مشکلات باز نظر افراد - فرهنگی و اجتماعی نیز می‌شود. از رؤیای یک زندگی آکادمیک آرام و بی‌دغدغه گرفته تا مکانی برای «قرار گرفتن».

هسته‌ی دیگر این تجربه، درگیری با خانواده است که ما این مسئله را ذیل مضمون «اسارت ریختار^۲ در زمینه‌ی رشد آن» تحلیل می‌کنیم. در این رابطه شاید لازم باشد که توصیف سی‌و‌هفت ساله از رابطه با خانواده را بازگو کنیم:

«یکی از اول، از همون اول انگار تقدیرش مشخص شده... بعضی وقتا انگار هی می‌چرخم و بعد دوباره برمی‌گردم سر همون جای اصلی که همون جاییه که خانواده‌ام ایستادن و من ... خودمو که نمی‌تونم زیر سوال ببرم، در نهایت خانواده‌مو که عین آینه جلوم و ایستادن [مورد نقد قرار

1- feedback

2- Habitus

می‌دم]... در واقع اون چیزی تو خانواده‌ام منو عصبانی می‌کنه که [همون] ویژگی‌های خودمه. [...] عین آینه جلوی خودم می‌ایستم. [درواقع] خودمو می‌بینم عصبانی می‌شم. کل صحبت‌م این بوده که در عین حال که خانواده الان نقش مستقیم تو [زندگی] من نداره و من خودمم که تصمیم می‌گیرم، اما در عین حال می‌بینم یه سری اخلاق‌ها دارم که از خانواده به ارث برده‌ام، و انگار یه جورایی به خاطر تنبلی هم نخواستم عوضشون کنم و برمی‌گردم می‌بینم همون ویژگی‌هایی که من نمی‌خوام اصلاً [عوضشون کنم]... تو اون شرایط بزرگ شده‌ام که اونجوری باشم... اونه در واقع. نمی‌دونم... پیچیده شد».

سیاوش حق دارد که این‌چنین گیج شود! رابطه‌ی ریختار با میدانی که در آن رشد می‌کند به‌راستی واجد خصلت «پیچیدگی» است. پیچیدگی بدان معنا که نیروهای مختلفی حضور دارند که بر یکدیگر اثر می‌گذارند و از یکدیگر تأثیر می‌پذیرند. از همین‌روست که بورديو ریختار را «ساخت‌یافته» و «ساخت‌دهنده» می‌داند (بورديو، ۱۳۹۰: ۲۳۹). کشمکش بین ریختار و میدانی که در آن حضور دارد در مقاطع و بزنگاه‌هایی ویژه، بسیار تعیین‌کننده است. خود بورديو با تحلیل گوستاو فلوبر به بررسی تکوین ریختار هنرمند مدرن می‌پردازد که از نظر او دقیقاً واجد همین خصلت تنش‌زا میان میدان و ریختار است. نیروهای مختلف حاضر در میدان در روند تکامل تاریخی آن میدان به نقطه‌ی مشخصی می‌رسند که در آن نقطه به ریختاری جدید شکل می‌دهند. می‌توان این‌گونه تعبیر کرد که این ریختار جدید در رابطه‌اش با میدان دارای خصلتی پروبلماتیک است. بدین معنا که نهادینه شدن نیروهای متخاصم مختلف در آن به حدی از پختگی و تکامل رسیده‌است که حال شرایط همان میدان مقوم و شکل‌دهنده به خودش را نفی می‌کند. ریختار تازه شکل گرفته نیز، وقتی پا به میدان می‌گذارد، به تغییر نیروها و شرایط حاضر در میدان دست می‌زند. برای بورديو ریختار «هنرمند مدرن» دقیقاً نمونه‌ای از این نوع ریختار بود. بورديو با تحلیل رمان تربیت‌احساسات^۱ فلوبر و شخصیت اصلی آن یعنی فردریک، این موضع جدید هنرمند مدرن را شرح و بسط می‌دهد (بورديو، ۱۳۷۵: ۸۹). البته این نکته را نمی‌توان نادیده گرفت که سیاوش هم دانشجوی هنر است! اما در این‌جا بیشتر با جنبه‌ی عام این درگیری بین ریختار جدید و زمینه‌ی آن سروکار داریم. مسئله آن‌جاست که شرایط یک میدان خاص به‌گونه‌ای رقم بخورد که امکان زیست و معاش را از برخی انواع ریختارها بگیرد. در این مورد، بازار فارغ‌التحصیلان که بسیار متورم شده‌است، تیپ‌های مختلفی از تحصیل‌کنندگان را به حاشیه رانده است. با تأسی از بورديو می‌توان این تیپ از ریختار را، ریختار هنرمند مدرن خواند (نه به این دلیل که سیاوش هم هنر می‌خواند! بلکه بدان دلیل که

منطق عملی کنش او در میدان حرفه‌ای‌اش مطابق با منطق کنش تیپ هنرمند مدرن است: هنر برای هنر! برای این تیپ دستاوردهای مالی هدف کنش در میدان حرفه‌ی خود نیست. افرادی که چنین ریختاری دارند و حرفه‌ی خود را بالذات و فارغ از امکانات مالی و مزایایی که ممکن است به دنبال داشته باشد، دوست دارند و به آن عشق می‌ورزند، دوران «تورم مدرک تحصیلی» دوران سرگردانی است. دورانی که، به گفته‌ی بوردیو، افراد برای کسب ثروت از مدارک تحصیلی خود، مجبور به استفاده از سرمایه‌ی اجتماعی‌شان می‌شوند (بوردیو، ۱۳۹۰: ۲۰۴-۲۱۳). چنین گروهی از افراد که معمولاً هم از سرمایه‌ی اجتماعی بالایی برخوردار نیستند و حتی وضعیت اقتصادی خانواده‌ی آن‌ها هم چندان در سطح بالایی قرار ندارد. بیش از همه با مشکل مواجه می‌شوند. به همین خاطر است که سیاوش در مواجهه با زمینه‌ی اجتماعی و خانوادگی تربیت‌اش، یعنی همان عواملی که منجر به شکل‌گیری چنین ریختاری در او شده‌اند، دچار سردرگمی می‌شود. مشکل از کیست؟ از من (که چیزی نیستم به‌جز برآیند نیروهای اجتماعی سازنده‌ی من)؟ یا از خانواده و محیطم که به من شکل داده‌اند و چنین خواستی را -خواست هنر برای هنر- در من به‌وجود آورده‌اند؟ پرداختن به چنین سوالی جز سرگردانی نتیجه‌ای به دنبال ندارد.

«درگیری با خانواده» ابعاد دیگری را هم شامل می‌شود (نگاه کنید به نمودار ۳). این جنبه به فضای کالبدی خانه باز می‌گردد. برای دانشجویی که حداقل ۶ سال در نقش مهمان-غریبه در خانواده حضور دارد -یعنی ملاقات‌های کوتاه و در مقاطع مشخصی از سال دارد- فضای خانه دیگر نقش یک «پشت‌صحنه» را ایفا نمی‌کند. پشت‌صحنه‌ای که لازم نباشد در آن دائماً برای تماشاگران (مثلاً خانواده) نمایش یک «فرد تحصیلکرده» را بازی کرد. علاوه بر این، بعد از گذشت سال‌ها احتمالاً رفتارهای جدیدی در فرد ظاهر شده‌اند که برای خانواده قابل قبول نیستند، از جمله سیگار کشیدن، دیر خوابیدن و دیر بیدار شدن، شب‌نشینی با رفقا و ... این وضعیت برای دانشجویی که در شهر خود تحصیل می‌کند وخیم‌تر هم می‌شود. از این جنبه شاید زندگی «خوابگاهی» حتی مزایایی نسبت به زندگی با خانواده و در خانه داشته باشد. هرچه نباشد، همان اتاق مشترک چند نفره در خوابگاه، همچنان خلعت نیم‌بند «پشت‌صحنه» را برای فرد داراست. به قول عابدین، دانشجوی دکتری مخابرات سیستم که ۳۱ سال دارد: «یه جورایی زندگی خونه هم شبیه زندگی خوابگاهی شده با این تفاوت که استقلال اونجا کمتره برای ساعت‌های غذا خوردن و خوابیدن و ... من الان ۱۳ سال خوابگاهی‌ام و ۱۸ سال خونه بودم ... یعنی این میزان سال‌ها به هم نزدیک شده دیگه، کم‌وبیش همونقدر که خونه بودم خوابگاه هم بودم... اینه که خونه میرم یه مقدارم اذیت می‌شم...»

همانطور که در نمودار شماره‌ی ۳ مشخص است، تجربه‌ی «تعلیق استقلال» به دو شاخه‌ی

ذهنی و عینی تقسیم شده است و خصلت‌های ذهنی آن شامل دو مضمون اصلی «سرگشتگی» و «درماندگی» هستند. هرکدام از این دو مضمون عوامل برسازنده‌ی مختلفی دارند. سرگشتگی و درماندگی از طریق مضمون «چرخه‌ی خبیثه‌ی بی‌انگیزگی» به هم مرتبط شده‌اند. از طرف دیگر درماندگی حاصل از آزمون راه‌های معین موفقیت و زیستن آرزوی والدین، در نهایت منجر به بی‌اعتباری تحصیل می‌شود که، همراه با خود، بالا رفتن سن و اضطراب حاصل از آن را نیز در بر دارد. همین اضطراب یکی از عوامل برسازنده‌ی «سرگشتگی» فرد در موقعیت «تعلیق استقلال» است. «سرگشتگی» مجموع حالت‌های روانی فرد معطوف به احساسات است و «درماندگی» حالت‌های روانی او، معطوف به کنش. هر دو این‌ها ذیل جنبه‌های ذهنی «تعلیق استقلال» قرار می‌گیرند اما اولی ناظر به احساسات و عواطف است و دومی ناظر به جنبه‌های ذهنی کنش.

استراتژی‌های مواجهه با «تعلیق استقلال»

«به هر دری زدن»

گروه اول که استراتژی آن‌ها با عنوان «به هر دری زدن» نام‌گذاری شده است، گروه کوچکی را شامل می‌شود که موفق شده‌اند بیش از دیگران با محیط و شرایط جدید منطبق شوند. این موفقیت حاصل عوامل بسیاری است. در روزگاری که بازار شغلی رشته‌های مختلف تحصیلی اشباع شده است، بخت با کسانی یار است که بیشتر از دیگران توانایی و یا تمایل به کار کردن در حوزه‌هایی نامرتبط (یا کمتر مرتبط) با رشته‌های تحصیلی‌شان را داشته باشند. این دسته افراد کسانی هستند که «به هر دری می‌زنند» تا شغلی برای خود دست‌وپا کنند. اگر بازار شغلی رشته‌ی تحصیلی‌شان خوب باشد، همچون مجید اولین فرصت‌های شغلی را در هوا می‌زنند و از تجربه‌ی «تعلیق استقلال» رهایی پیدا می‌کنند اما اگر همچون او خوش‌شانس نباشند خیلی زود راهی دیگر را برای خود برمی‌گزینند؛ شغل‌های آزادی که نیازمند سرمایه نیستند، همچون بازاریابی، استخدام در نهادهایی مثل ارتش که جذب نیروی بیشتری دارند و یا در نهایت کمک کردن به کسب‌وکار خانوادگی (از کشاورزی در روستا گرفته تا کار کردن در مغازه‌ی پدری). وجه متمایز این گروه آن است که به شغل صرفاً همچون منبع درآمدی نگاه می‌کنند که کیفیت خودِ شغل و ارتباط آن با رشته‌ی تحصیلی‌شان چندان موضوعیتی ندارد. نیچه در بحثی درباره‌ی فیلسوفان و تفاوت آن‌ها با گروهی دیگر که آن‌ها را «دانشمندان» می‌نامد، توصیفی عالی از این گروه دوم (دانشمندان) دارد که شباهتی بسیار به همین گروه از افراد در پژوهش ما دارد: «برای یک جوان «آینده‌دار» که دست‌اندر کار علم است فرقی نمی‌کند که از خود یک

زبان‌شناس خوب بسازد یا قارچ‌شناس یا شیمی‌دان: این شدن با آن شدن به او **خصوصیتی** نمی‌دهد» (نیچه، ۱۳۸۷: ۳۴). برای افرادی که «به هردری می‌زنند» هم تفاوتی چندانی نمی‌کند که از چه راهی به شغلی ثابت برسند، چرا که تشخیص و سرمایه‌ی فرهنگی و نمادین خود را از منابعی دیگر کسب می‌کنند.



شکل ۲: استراتژی‌های مواجهه با تجربه‌ی «تعلیق استقلال»

از آن‌جا که نیازهای این محیط شغلی چندان ارتباط مستقیمی با مهارت‌هایی که فرد در آکادمی آموخته است ندارد، بنابراین تنها کسی می‌تواند در این میدان موفق شود که اصطلاحاً «مهارت‌های اجتماعی-ارتباطی» بیشتری را داشته باشد. منظور ما از این مهارت‌ها، توانایی فرد برای ارتباط برقرارکردن با افراد مختلف، در محیط‌های مختلف، است و همچنین توانایی تطبیق سریع خود با این محیط جدید. این تیپ افراد شباهت زیادی به همان «بازاری»‌ای دارند که اگرچه توانایی یا مهارت مشخصی در انجام یک کار تخصصی ندارد اما مهارت‌های ارتباطی و اجتماعی‌اش به او کمک می‌کند که هرطور هست کار خود را پیش ببرد. اصطلاحاً همان «بچه زرنگ»، که کافی است به او کاری را بسپارید و از به انجام رسیدن آن مطمئن باشید. البته که این «بچه زرنگ» فقط از راه مستقیم وارد نمی‌شود. او تمام درهای پشتی و مسیرهای میان‌بر را هم امتحان می‌کند. او «کارش را پیش می‌برد» فارغ از این‌که صلاحیت‌های لازم برای آن را داشته باشد یا نه. او همیشه به اهداف می‌رسد، بدون این‌که از وسیله‌های متعارف استفاده کند. برای این گروه تطابق دادن خود با دیگران از اهمیت فراوانی برخوردار است. از آن‌جا که بقای آن‌ها در محیط جدید وابسته به همین توانایی‌شان در «تطبیق» با محیط است، از هرگونه

درگیری کنش‌گرانه با این محیط می‌پرهیزند. به عبارت دیگر آن‌ها وارد این محیط شده‌اند که به هر قیمتی در آن جذب شوند پس به جای پافشاری بر مواضع و اهداف خود، با قواعد این محیط جدید همسو می‌شوند که بتوانند بیشترین بهره را از آن ببرند. آدورنو پیش از این گفته بود که خرد برآمده از روشنگری، «صیانت از نفس» را به کارکرد و هدف نهایی انسان تبدیل می‌کند (ویلسون، ۱۳۸۹: ۳۶-۴۱). برای این دسته هدف نهایی پذیرش در این محیط جدید و صیانت از خود است. به همین خاطر است که از درگیری‌های، به زعم او بیهوده، با دیگران باید اجتناب کرد. از این منظر او هیچ نیروی تازه‌ای را به میدانی که بدان وارد می‌شود اضافه نمی‌کند جز این که در جریان امور حل می‌شود و آن را کما فی‌السابق تقویت می‌کند. ریختار این گروه بسیار شبیه به مردانگی هژمونیک دوران جدید است، مردانگی‌ای که با نئولیبرالیسم پیوند خورده است. نئولیبرالیسم در عین حال که بسیاری از جنبه‌های مردانگی بورژوازی قرون پیشین - همچون تعهد دینی، پایبندی و پاکدامنی اخلاقی و زناشویی و... را مردود می‌داند اما ستایش‌اش از یگانه عامل فردی کارگزارش، یعنی فرد «آنتروپرونر»، عملاً بازسازی بسیاری از خصائل مردانگی سنتی را به همراه دارد: رقابت طلبی سخت، بی‌رحمی، تمرکز بر «نتیجه‌ی سرجمع» بازی، عملگرایی و ... (کانل، ۲۰۰۵: ۲۵۵).

این ریختاری که به عملگرایی بیش از هر چیز اولویت می‌دهد و رابطه‌ای ابزاری با دیگران برقرار می‌کند. پیوند بین «گول زدن» و «زنگ بودن» و «کنار آمدن» بایکدیگر در سخنان این دسته افراد، تیپ شخصیتی‌ای را برای ما بازنمایی می‌کند که پیش از هر نوع شخصیت دیگری توانایی وارد شدن به بازار شغلی را دارد. بازاری که دیگر لزوماً به نیروهای متخصص نیازی ندارد. بلکه تیپ موردعلاقه‌اش همان تیپ «بازاریاب» است که بتواند با زبانش مار را از لانه بیرون بکشد. در روزگاری که میدان اقتصاد چیرگی‌اش را روزبه‌روز بر سایر میدان‌ها شدت می‌بخشد، تکثیر چنین ریختارهایی نباید چندان دور از انتظار باشد. به صورت کلی می‌توان گفت که الگوی این استراتژی معادل است با تطبیق الگوهای شخصیتی فرد با الزامات میدان اقتصادی.

«مصالحه‌ی نمادین با خانواده»

گروه کوچکتر دیگری از افراد هستند که «تعليق استقلال» برای آنان همچون فرصتی مغتنم برای پیگیری اهداف شخصی جلوه‌گر می‌شود. این گروه متشکل از افرادی است که، برای خود، دلبستگی‌هایی را در زمینه‌ی فکری، هنری و ... ساخته‌اند. با تأسی از بورديو و مدل تحلیلی او این گروه را «تولیدکنندگان حرفه‌ای میدان فرهنگ و هنر» نام نهاده‌ایم. این «تولیدکنندگان»، کم و بیش، از وضعیت اقتصادی خانوادگی خود آگاهی دارند و دقیقاً ارزیابی کرده‌اند که تا چه میزان و تا چه مدت می‌توانند برای استقلال اقتصادی از خانواده کمک بگیرند. تولید کردن در

زمینه‌ی فرهنگ و هنر، علم و ... نیازمند پشتوانه‌ای از مطالعات و تمرین است، بدون این‌که فرد دغدغه‌ی معاش داشته باشد. از این‌رو، پیگیری این خواسته‌ها، افراد این گروه را بدان وا داشته که روابط خود را با خانواده کنترل کنند و این وضعیت «تعلیق استقلال» و وابستگی به خانواده را تا جایی که می‌توانند تمدید کنند.

این گروه را می‌توان از دو منظر متفاوت با دو گروه دیگر (که در ادامه درباره‌ی آن‌ها خواهیم گفت) مقایسه کرد. افراد این گروه از این جهت در برابر استراتژی «تسلیم و بازگشت به خانه» قرار می‌گیرند که مصالحه‌شان با خانواده نمادین است و نه واقعی. همچنین، از جهت آن‌که به دنبال تبدیل شدن به «تولیدکنندگان حرفه‌ای میدان فرهنگ و هنر» هستند، در برابر دسته‌ای از افراد گروه استراتژی «پس‌انداز قدم به قدم» قرار می‌گیرند که تبدیل به «مصرف‌کنندگان حرفه‌ای» می‌شوند. اگرچه همیشه امکان دارد که افرادی از این دو دسته باهم جابه‌جا شوند. یعنی برخی مصرف‌کنندگان از برهه‌ای به بعد به تولیدکنندگان حرفه‌ای تبدیل شوند و برخی تولیدکنندگان شکست‌خورده به حیطه‌ی مصرف‌کنندگی حرفه‌ای وارد شوند.

افرادی که متمایل به استراتژی «مصالحه‌ی نمادین» هستند به دنبال آنند که فضایی نسبتاً آرام را در خانه برای خود مهیا کنند. می‌توان این فضا را «شبه پشت‌صحنه» خواند. اگرچه این فضا تمامی خصلت‌های یک «پشت‌صحنه»ی تمام‌عیار را ندارد اما می‌تواند بسیاری از نیازهای فرد را که به دنبال فضایی آرام برای انجام برنامه‌های روزانه‌ی خود است، برآورده سازد. این گروه از افراد فهمیده‌اند که استقلال کامل و جدایی از خانواده بهای گزافی را برای آن‌ها به همراه خواهد داشت چرا که مستلزم آن است بخش اعظم وقت خود را صرف کاری کنند که تنها دستاوردش برای آنان درآمد است (فارغ از این‌که اساساً همین کار هم برای آن‌ها فراهم باشد یا نه). از آن‌جا که این گروه «تولیدکنندگان حرفه‌ای» برای آینده‌ی خود نیازمند انباشت سرمایه‌ی فرهنگی فراوانی هستند، بنابراین از دست دادن بخش عمده‌ی روز و صرف آن برای کاری که معمولاً ربط مستقیمی هم به حوزه‌ی تخصصی فرد ندارد. برای آن‌ها بهای گزافی است، بهایی که ترجیح می‌دهند پرداخت آن را تا حد ممکن آن را به تأخیر بیندازند. سیواش توضیح می‌دهد که چگونه بسیاری موضوعات در ذهن او همچون ابزاری برای به تأخیر انداختن استقلال اقتصادی جلوه می‌کند. از جمله راه‌های این به تأخیر انداختن و زمان خریدن برای خود که بتوانی همچنان «اسپانسر» خود را با کم‌ترین دردسر حفظ کنی، ادامه‌ی تحصیل در خارج از کشور است.

«پس‌انداز قدم به قدم»

استراتژی دوم افراد در مواجهه با وضعیت «تعلیق استقلال» را «پس‌انداز قدم به قدم» نام

نهاده‌ایم. این استراتژی عموماً متعلق به افرادی است که دارای مدرک کارشناسی در رشته‌های فنی و مهندسی هستند و موفق شده‌اند با کمک این مدارک به شغلی پاره‌وقت دست پیدا کنند. در این گروه هم عموماً سروکارمان با افرادی است که شغلی پاره‌وقت برای خود دست‌وپا کرده‌اند و درآمدی دارند که به کمک آن یا توانسته‌اند مستقل از خانواده زندگی کنند و یا این‌که در عین زندگی کردن در «خانه‌ی پدری» دخل و خرج خود را جدا کنند. اگرچه، کم‌وبیش تمامی افراد این گروه، همچنان وابستگی مالی اندکی به خانواده دارند و ارتباطشان بالکل با آن‌ها قطع نشده است اما نکته‌ی مهم آن است که شکل این ارتباط تغییر کرده و دیگر رابطه‌ای عمودی نیست. در واقع دیگر منحصر به پول گرفتن (چه کمک و چه قرض) از خانواده نمی‌شود و گاهی اوقات حتی به خانواده (خصوصاً برادر و خواهر کوچک‌تر) کمک هم می‌کنند. در واقع می‌توان گفت که این استراتژی در رساندن افراد به استقلال (ابتدا مالی و در پی آن فکری و شخصیتی) موفق‌ترین استراتژی است. اگرچه موفق‌ترین بودن به معنای ساده‌تر بودن نیست و لزوماً همه دسترسی برابری به این استراتژی ندارند. مهم‌ترین عامل در دسترسی به آن، فراهم بودن شغلی پاره‌وقت است و مهم‌ترین عامل در به‌دست آوردن شغل پاره‌وقت رشته‌ی تحصیلی است. امکان کارکردن پاره‌وقت برای برخی رشته‌های فنی از همان دوران پایانی کارشناسی مهیاست. از این‌رو فارغ‌التحصیلان کارشناسی ارشد این رشته‌ها عموماً سختی فراوانی در پیدا کردن شغلی پاره‌وقت ندارند. اگرچه درآمد این شغل‌ها آنقدر نیست که بتواند فرد را به استقلال کامل از خانواده برساند. از طرفی خصلت پاره‌وقت بودن یا پروژه‌ای بودن این شغل‌ها باعث شده که درآمد حاصل از آن‌ها همیشگی نباشد و از طرف دیگر پاره‌وقت بودن قسمتی از وقت فرد را آزاد می‌گذارد که به فعالیت‌های دیگر هم بپردازد. آزاد بودن بخشی از زمان در روز، کم‌کم برای فرد تبدیل به یک عنصر حیاتی در زندگی‌اش می‌شود. به‌عبارت‌دیگر، در صورتی که حتی امکان گرفتن پروژه‌های بیشتر و اضافه‌کاری برای او وجود داشته باشد، دیگر حاضر نیست این «زمان آزاد» خود را از دست بدهد چرا که در این زمان فعالیت‌هایی را شروع کرده‌است که حال برای او، به تدریج، جدی شده‌اند و در پیوند نزدیکی با زندگی روزمره‌اش قرار گرفته‌اند. حتی ممکن است از این زمان برای ادامه تحصیل در مقطع دکتری استفاده شود، مخصوصاً رشته‌هایی به‌غیر از رشته‌ی قبلی خود فرد (رشته‌های هنری یا ادبی). همین خصلت پاره‌وقت بودن به افراد این گروه اجازه می‌دهد که به حوزه‌های دیگری هم سرک بکشند و برخی از آن‌ها را به شکلی جدی دنبال کنند. گرایش اکثر این افراد به حوزه‌های هنری، ادبی یا فکری-فلسفی است. نیما که فارغ‌التحصیل صنایع است به دنبال ادامه‌ی تحصیل در موسیقی است، آراد می‌خواهد داستان‌نویسی را دنبال کند، امیر که لیسانس برق داشته در حال حاضر به جامعه‌شناسی علاقه‌مند شده و دانشجوی دکتری این رشته است. به بیان دیگر،

می‌توان گفت که افراد این گروه با بهره‌گیری از شرایط مساعدتر مالی و مشغول شدن در شغل‌هایی پاره‌وقت، به امکان «بازاندیشی» در «راه‌های معین» و «مسیرهای مطمئن موفقیت» دست یافته‌اند. اگر «بازاندیشی» را همچون گیدنز بدین شکل تعریف کنیم: «بازاندیشی در زندگی اجتماعی مدرن دربرگیرنده‌ی این واقعیت است که عملکردهای اجتماعی پیوسته بازسنجی می‌شوند و در پرتو اطلاعات تازه درباره‌ی خود آن‌ها اصلاح می‌شوند و بدین‌سان، خصلت‌شان را به گونه‌ی اساسی دگرگون می‌سازند» (گیدنز، ۱۳۸۷: ۴۷). آن‌گاه می‌توان به اطمینان اظهار داشت که کنش‌های این دسته از افراد خصلتی بازاندیشانه دارد. اما اگر بخواهیم که این تعریف را گسترش دهیم و «بازاندیشی» را «ویژگی معرف هر کنش انسانی» بدانیم (گیدنز، ۱۳۸۷: ۴۵) آن‌گاه باید هوشیاری بیشتری به خرج داد، زیرا، همانطور که در ادامه خواهیم دید، نمی‌توان خصلت بازاندیشی را صرفاً ویژگی یا توانایی‌ای ذهنی دانست که افراد از رهگذر آن در مسیرهای معین زندگی و وفاق‌های اجتماعی شک می‌کنند و آن‌ها را مورد بازاندیشی قرار می‌دهند. در واقع، منحصر کردن بازاندیشی به صرف یک توانایی ذهنی باعث می‌شود که تفاوت بین دو گروه از افراد را مشاهده نکنیم: گروه اولی همین دسته افرادی هستند که ما ذیل استراتژی «پس‌انداز قدم‌به‌قدم» معرفی کرده‌ایم، یعنی افرادی که به واسطه‌ی شرایط مالی (مشاغل پاره‌وقت) امکان بهره‌برداری عملی از بازاندیشی را دارند. اما بازاندیشی برای گروهی دیگر (که ذیل استراتژی «بازگشت به خانه» به معرفی آن‌ها خواهیم پرداخت) بدل به جزئی از سازوبرگ «تردمیل تحرک اجتماعی» می‌شود و به جز دامن زدن به «سرگشتگی» و «درماندگی» حاصلی دیگر ندارد.

گروه اول را که به واسطه‌ی انتخاب‌های بازاندیشانه‌شان به حوزه‌های جدیدی علاقه‌مندی پیدا کرده‌اند «مصرف‌کنندگان حرفه‌ای فرهنگ و هنر» نام نهاده‌ایم. برای این گروه ازدواج کردن کم‌تر خصلتی ضروری و حتمی پیدا می‌کند و عموماً منوط به یک اتفاق است. اما برای دسته‌ی دیگری از این گروه، که ذیل استراتژی «پس‌انداز قدم‌به‌قدم» قرار می‌گیرند، ممکن است ازدواج به هر دلیلی بسیار ضروری باشد. این دسته مجبور می‌شوند که پس‌انداز کردن را نسبت به دیگران، جدی‌تر بگیرند. این دسته را می‌توان «پس‌اندازکنندگان حرفه‌ای» نامید. سبک زندگی این دسته از افراد دقیقاً در همین راستای پس‌انداز کردن تنظیم می‌شود. آن‌ها تمامی مخارج خود را اولیت‌بندی می‌کنند و از مخارج غیرضروری می‌پرهیزند. پیش‌بینی آن‌ها احتمالاً این است که می‌توانند با چند سال پس‌انداز کردن خودشان را برای ازدواج و تشکیل خانواده مهیا سازند. اما این پیش‌بینی به دلایل مختلف اشتباه از آب در می‌آید. مهم‌ترین عامل تغییر اوضاع اقتصادی از حدود ۶ سال پیش تا کنون بوده است. پیش از این دوران امکان پس‌انداز در کنار گذران زندگی به شکلی مطلوب، برای آنان، چندان دور از ذهن نبود. اما با شرایط اقتصادی

فعلی امکان پس‌انداز کردن روزبه‌روز سخت‌تر می‌شود. در کنار این عامل عینی، با گذشت سالیان اتفاق دیگری افتاده است که آن‌ها پیش از این انتظارش را نمی‌کشیدند. عموم این افراد حال به سنی رسیده‌اند که در خانواده به آن‌ها همچون یک کمک خرج نگریسته می‌شود. به‌خصوص در صورتی که برادر یا خواهرهای کوچک‌تری وجود داشته باشند که از آن‌ها انتظار کمک‌های مالی داشته باشند.

«تسلیم و بازگشت به خانه»

استراتژی دیگر را «تسلیم و بازگشت به خانه» نامیده‌ایم. در میان مصاحبه‌شوندگان این گروه بیش از سایرین در برابر تجربه‌ی «تعلیق استقلال» آسیب‌پذیرند. آن‌ها تمام تلاششان را به آن معطوف می‌کنند که کاری بیابند و به‌مدد آن زندگی مستقلی را در تهران برای خود مهیا کنند. اما فروغلتیدن به «چرخه‌ی خبیثه‌ی بی‌انگیزی»، «درماندگی» و «سرگشتگی» آن‌ها را در رسیدن به استقلال ناکام می‌گذارد. آن‌ها خود را در وضعیتی می‌یابند که توانایی‌ها و مهارت‌های لازم برای بقا در آن وضعیت را در دسترس ندارند. «سرگشتگی» عبارت است از قرار گرفتن در موقعیتی استرس‌زا که بازخوردهای قطعی و دائمی به فرد نمی‌دهد و صرفاً افکارش را مشوش می‌سازد. این وضعیت برآمده از جایگاه عینی فرد و فقدان دسترسی او به ابزارهای است که می‌تواند او را در «جهت‌گیری» و «عمل» یاری رساند. به دلیل همین عدم دسترسی به ابزارهای عمل، فکر کردن برای او بدل به آخرین تمهید (یا آخرین سنگر) برای مواجهه با تعلیق استقلال می‌شود. میلاد ۲۸ ساله و فارغ‌التحصیل رشته‌ی موسیقی در مصاحبه به این اشاره کرد که برای رهایی از این وضعیت بسیار تلاش کرده است. پاسخ او در برابر این پرسش که منظور او از «تلاش کردن» چیست این بود: «نمی‌دونم ... احساس می‌کنم جواب روشنی ندارم به اینکه "خیلی تلاش کردم" یعنی چی. تلاش کردن تو نسل ما زیادش راستش فکر کردنه. چون نسل فرق کرده از نظری ... الان باید جواب بدم که "تلاش کردم" یعنی چی؟ ... عجیبه که واقعاً جواب واضح ندارم با اون همه اصرار ولی همچنان به نظرم حرفم درست بود. دروغ نگفتم که گفتم "خیلی تلاش کردم"».

برای این گروه از افراد این تلاش و فکر کردن فراوان لزوماً راهگشا نیست. به عبارت دیگر نمی‌توان این فکر کردن‌ها را مصداق بازاندیشی دانست چراکه فرآیندها و زمینه‌های عینی فراوانی باید مهیا شوند تا این فرآیند ذهنی تفکر بتواند عینیت مسائل را دگرگون سازد. به همین خاطر است که میلاد هرچقدر هم تلاش/فکر کند بازهم نمی‌تواند مشکلاتش را حل کند. و این مسئله منحصر به میلاد نیست. این سرگشتگی کیوان را دچار «درماندگی» و بیماری‌های روان‌تنی کرده و سامان را به «چرخه‌ی خبیثه‌ی بی‌انگیزی» فروانداخته است.

«درماندگی» یعنی به دام افتادن فرد در وضعیتی ایستا که تمام عوامل و ابزارهای لازم را، برای ایجاد تغییر و رهایی از آن وضع، از دسترس او خارج کرده است. یا حتی اگر، همچنان راه‌های تغییر برای فرد مشخص باشد، دیگر انرژی و توان حرکت در مسیر تغییر را ندارد. علاوه بر این، به تدریج ارزیابی فرد از شخصیت خودش هم دستخوش تغییر می‌شود. کسی که درمانده‌است، «راه‌های معین» رسیدن به موفقیت را آزموده و پاسخی نگرفته است. آینده‌ی پیش‌رویش چندان روشن نیست و در حال‌های از ابهام قرار دارد. در مواجهه‌اش با این وضع دچار «شوک» شده _ این شوک وقتی دوچندان می‌گردد که فرد از شهری کوچک‌تر به تهران بیاید_ و حال در مقایسه با دیگران «احساس جاماندن» می‌کند. در چینی شرایطی است که وضعیت‌های ذهنی دوباره عینی می‌گردند و سدهای ملموس‌تری را بر سر راه فرد قرار می‌دهند. مهم‌ترین آن‌ها «تردمیل تحرک اجتماعی» است که در ادامه از آن سخن می‌گوییم. اما مورد دیگر «ازدست رفتن امکان پدر شدن و انتقال آرزوها به نسل بعد» است. ویژگی کم‌وبیش مشترک پدران این نسل از افراد_ که برآمده از طبقات پایینی اجتماع بوده‌اند_ تلاش فراوان برای فراهم آوردن زمینه‌ی مناسب تحرک طبقاتی فرزندان بوده است. به عبارتی نسل پدران موفق شده که بخش عمده‌ی آرزوهایش را به نسل بعدی انتقال دهد و از طریق فراهم آوردن زمینه‌ی مناسب برای دست‌یافتن فرزندان به آن اهداف و آرزوها، بازخورد مثبتی از خود به دست‌آورد و به رضایت‌مندی برسد. می‌توان گفت که نسل پدران راه کنار آمدن با دنیا و رسیدن به رضایت‌مندی را به دست آورده است: پرورش نسلی جدیدی که بتواند به آرزوها و اهدافی، که برای خودشان دست‌نیافتنی بود، دست‌یابد. اما همین امکان هم از این نسل جدید دریغ گشته است.

قسمتی از این منظومه‌ی مضمونی مربوط به تجربه‌ی «تعلیق استقلال» خصلتی همچون مثلث برمودا دارد. نقطه‌ای که به محض نزدیک شدن، شما را وادار به تبعیت از قانون و گرانس خود می‌کند. این نقطه را چرخه‌ی خبیثه‌ی بی‌انگیزگی نام نهاده‌ایم. «چرخه‌ی خبیثه» از آن رو که فرد را دچار نوسانی بین «سرگشتگی» و «درماندگی» می‌سازد. داخل این چرخه، هرتلاشی برای تغییر وضعیت با شکست مواجه می‌شود و شکست فرد انگیزه‌ی تلاش دوباره یا بیشتر را از او می‌گیرد. این وضعیت بسیار شبیه وضعیت «درماندگی آموخته‌شده» که مارتین سلیگمن روانشناس درباره‌ی آن تحقیقات متعددی را انجام داده است. نتایج این آزمایش‌ها او را به این نتیجه می‌رساند که اگر ارگانیسم آموخته باشد که پاسخ‌هایش به محرک، تأثیری در تخفیف آن محرک (نامطلوب) ندارد، انگیزه‌اش برای پاسخ از بین می‌رود (سلیگمن و آلتنور، ۱۹۸۰: ۴۶۲). تجربه‌های تلخ و آسیب‌زننده در زندگی گذشته‌ی فرد، و بی‌حاصل ماندن تلاش‌هایش برای رفع وضعیت نامطلوب، او را دچار افسردگی یا به بیانی بهتر «درماندگی» می‌کند. وضعیتی که در

آن، فرد دیگر نه تنها تلاشی برای تخفیف درد و رنجش نمی‌کند، بلکه سعی می‌کند با کمترین اتلاف انرژی، این درد و رنج را قبول کند تا خود به خود به اتمام برسد. به قول سامان: «خب وقتی تو تلاش می‌کنی به چیزی برسی ولی نمی‌تونی به خودت می‌گی: آروم باش، لازم نیست خیلی‌ام تلاش کنی...».

نتیجه‌گیری

سخن گفتن از «توسعه» در سنت جامعه‌شناسی، ریشه در دوران پس‌از جنگ جهانی دوم دارد. تحت تأثیر شکوفایی بخش‌هایی از اروپا به‌علاوه‌ی آمریکا، در دوران پس از این جنگ، توهمی دامن زده‌شد که گویی برخلاف پیش‌بینی‌های "بدبینانه"ی مارکس- نه تنها فقر و پرولتاریا در حال گسترش نیست بلکه روزبه‌روز توده‌های مردم -و متعاقباً کشورهای مختلف- از زندگی روزمره‌ی بهتر و راحت‌تری بهره‌مند می‌شوند (والرشتاین، ۲۰۰۶: ۹-۱۱). در نتیجه‌ی چنین رویکردی بود که، در سطح خانوارها و افراد، از پدیده‌ای به نام «تحرك طبقاتی» صحبت به میان آمد، یعنی امکان یک فرد (یا خانواده) برای آن‌که، در طول کمتر از یک نسل، جهشی عمودی را در نردبان طبقاتی جامعه تجربه کنند. چنین رویکردی (در سطح فردی و ذهنی) به نسلی از «پدران» خودساخته شکل داد که با نیروی اراده و کار شبانه‌روزی‌شان زمینه‌ی تحرك اجتماعی را برای خانواده‌ی خود فراهم می‌کردند و برای نسل بعدی چه راهی مطمئن‌تر از «تحصیلات» این تحرك اجتماعی را تضمین می‌کرد؟ پرداختن به کلیت این روند در حوزه‌ی تحلیل ما نیست اما شکلی از همین تصور درباره‌ی تحرك اجتماعی، انباشت سرمایه‌ی فرهنگی و تحصیلات عالی در اذهان ما نیز وجود داشته و دارد. اما، به نظر می‌رسد که «نسل فرزندان» در حال تجربه‌ی جریانی بر خلاف آن چیزی است که تا بحال تصور می‌شد. اگرچه کیفیت زندگی نسبت به گذشته بسیار ارتقاء یافته است اما این مسئله لزوماً نه به دلیل «تحرك اجتماعی» توده‌های مردم، که از پیشرفت تکنولوژی و افزایش بارآوری تولید بوده است. ظاهراً قرار بر آن بوده که هرچقدر بیشتر تلاش کنی، پله‌های بیشتری را در این نردبان تحرك اجتماعی بپیمایی. پس فرزندان کارگران زحمت‌کشی که خودشان فرصت تحصیل نداشته‌اند نه تنها از تلاش شبانه‌روزی پدرانشان بهره‌مند می‌شوند بلکه تلاش تحصیلی خود آن‌ها نیز به آن‌ها کمک می‌کند که، در این نردبان، مسیر خود را از پله‌های بالاتر و با سرعت بیشتری شروع کنند. اما نه تنها این رویا تحقق پیدا نکرده، بلکه حتی نسل فرزندان، در همان قدم اول، پله‌ی زیرپایشان شل شده و آن‌ها را به زمین انداخته است.

همین تغییرات است که «تحرك اجتماعی» را از نردبان به تردمیل تغییر شکل داده است. شاید در نسل پیشین این نردبان، بر مبنای تلاش فردی و نسلی، به افراد تحرك عمودی می‌بخشید،

اما حال برای فرزندان داستان دیگری رقم خورده است. حال باید با تمام توان بر روی این تردمیل دوید تا صرفاً موفق شد در جایگاه خود ثابت باقی ماند. چنین روندی است که ما را با پدیده‌هایی همچون مجردان میانسال و مردان وابسته به خانواده مواجه ساخته است. در میان بخش عظیمی از مصاحبه‌شوندگان ما، دغدغه‌ی ازدواج و تشکیل خانواده، یا به کلی از میان رفته است، یا به میزانی کم‌رنگ شده که وقوع آن تنها به اتفاقات وابسته است. بدین ترتیب با نسلی از مردان مجرد مواجه هستیم که اگرچه نصیحت پدران خود درباره‌ی تحصیل و درس خواندن را آویزه‌ی گوش خود کرده‌اند اما حال با شرایطی روبرو شده‌اند که وعده‌های پیشین برای برخورداری از مزایای تحصیلات را صرفاً به سرابی خوش آب و رنگ تبدیل کرده است. مسلم است که با چنین وضعیتی رویکرد افراد تا چه میزان به خود امر تحصیل دچار دگرگونی می‌شود. اگرچه این مسئله از حوزه‌ی پژوهش ما خارج بود اما کاملاً منطقی به نظر می‌رسد که این «نسل فریب خورده»، پیش از هرچیز، انتقام خود را از نظام آموزشی بگیرد، نظام آموزشی‌ای که سال‌ها او را با وعده‌های دروغین فریفته و حال او را به حال خود رها کرده. تجلی این انتقام را می‌توان در سقوط سطح آموزش در آکادمی‌ها و گسترش «پایان‌نامه و مقاله‌سازی»‌ها مشاهده کرد. نهاد آموزش اولین نهادی است که موضوع خشم و انتقام این گروه قرار خواهد گرفت. اینکه خشم این گروه پس از این نهاد به سراغ کدام‌یک از دیگر نهادها می‌رود موضوعی است که پیش‌بینی نیازمند بررسی متغیرهای فراوان دیگری است.

وضعیت این «نسل فریب‌خورده» (علی‌الخصوص گروه کثیری از آنان که ذیل استراتژی «تسلیم و بازگشت به خانه» قرار گرفتند) اضطراری است و نیازمند رسیدگی‌های جدی و سریع. دست‌اندازهایی که در مسیر استقلال اقتصادی به وجود آمده به سرعت به استقلال هویتی این مردان جوان نیز رخنه می‌کند. فرمول کلاسیک کارکردگراها برای کژرفتاری را فراموش نکنیم که به ما گوشزد می‌کنند درجایی که ابزار رسیدن به اهداف موردپسند جامعه مهیا نباشد باب کژرفتاری گشوده خواهد شد. شاید آن اقلیتی که ذیل استراتژی «مصالحه‌ی نمادین با خانواده» و «پس انداز قدم به قدم» دسته‌بندی کردیم، همچنان امکان آن را داشته باشند که از این وضعیت نه به کژرفتاری که به خلاقیت و ابداع روش‌ها و سبک‌های جدید برسند، اما اکثریت این گروه (استراتژی «تسلیم و بازگشت به خانه») بیش از همه در برابر این تجربه‌ی «تعلیق استقلال» آسیب‌پذیرند و گرایش به کژرفتاری دارند.

منابع

- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ فشرده سخن، دوره‌ی دو جلدی، تهران، انتشارات سخن.
- بوردیو، پیر (۱۳۹۰)، تمایز، ترجمه حسن چاووشیان، چاپ اول، تهران، نشر ثالث.
- _____ (۱۳۷۵)، جامعه‌شناسی و ادبیات، ترجمه یوسف اباذری در مجله ارغنون شماره ۹ و ۱۰ صص ۷۷ تا ۱۱۱.
- ذکائی، محمد سعید (۱۳۹۰)، جامعه‌شناسی جوانان ایران، چاپ چهارم، تهران، نشر آگه.
- _____ (۱۳۸۱)، گذار به بزرگسالی و جوانی رو به تغییر در مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۳، صص ۳-۲۷.
- زیمل، گئورگ (۱۳۹۲)، درباره فردیت و فرم‌های اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست، چاپ اول، تهران، نشر ثالث.
- فلیک، اووه (۱۳۸۸)، درآمدی بر تحقیق کیفی، ترجمه هادی جلیلی، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
- کاظمی پور، عبدالمحمد (۱۳۸۸)، نسل ایکس؛ بررسی جامعه‌شناختی نسل جوان ایرانی، چاپ دوم، تهران، نشر نی.
- کوسیک، کارل (۱۳۸۶)، دیالکتیک انضمامی بودن، ترجمه محمود عبادیان، چاپ اول، نشر قطره، تهران.
- گافمن، اروینگ (۱۳۹۲ الف)، داغ ننگ؛ چاره اندیشی برای هویت ضایع شده، ترجمه مسعود کیانپور، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.
- _____ (۱۳۹۲ ب)، نمود خود در زندگی روزمره، ترجمه مسعود کیانپور، چاپ دوم، تهران، نشر مرکز.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۷)، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، چاپ چهارم، تهران، نشر مرکز.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۲)، روش تحقیق کیفی؛ ضد روش، جلد دوم، چاپ دوم، تهران، انتشارات جامعه شناسان.
- نیچه، فردریش (۱۳۸۷)، فراسوی نیک و بد، ترجمه‌ی داریوش آشوری، چاپ چهارم، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ویلسون، راس (۱۳۸۹)، تئودور آدورنو، ترجمه پویا ایمانی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.

- Berger, Peter L. & Luckmann, Thomas(1991), **The Social Construction of Reality**, Penguin Press, Middlesex.
- Blustein, David.L & Kozan, Saliha & Connors-Kellgren (2013), **Unemployment and Underemployment: A narrative analysis about loss**, in **Journal of Vocational Behavior**, Vol 82, pp 256-265.
- Connell, R.W(2005), **Masculinities**, Second Ed , Berkeley: University of California Press.
- Ferguson, Kenlana R. (2012), **In Their Own Words: the lived experience of unemployed African American Men**, PHD Thesis for Counseling Psychology, Western Michigan University.
- Newman, B.M & Newman, P.R(2011),**Theories of Adolescence** in **Encyclopedia of Adolescence**, Vol 1, Academic Press is an imprint of Elsevier, pp 20-29.
- Seligman, Martin E.P & Altemor, Aidan (1980), **Part II: Learned Helplessness in Coping Behavior: Learned helplessness, Physiological Change and Learned Inactivity** by Seligman and Weiss in **Behaviour Research and Therapy**, Vol 18(5), pp 459-512.
- Van Manen, Max (1984), **Doing Phenomenological Research and Writing: An Introduction** in **Curriculum Praxis Monograph**, Monograph no 7, Publication Services for Dept. of Secondary Education, Faculty of Education, University of Alberta. Reachable at this Address:
<https://ejournals.library.ualberta.ca/index.php/pandp/article/download/14931/11752>
- _____ (1990), **Researching Lived Experience**, University of Western Ontario, Canada.
- Wallerstein, Immanuel (2006), **World systems analysis; An Introduction**, Duke university press, Durham and London.
- Witzel, Anreas (2000), **The Problem-centered Interview in Qualitative Research: National, Disciplinary, Methodical and Empirical Examples**, Vol 1, No 1, Access Through these Links:
<http://www.qualitative-research.net/index.php/fqs/issue/view/29>
- Wyn, Johanna & White, Rob (1997), **Rethinking Youth**, Allen &Unwin Pty Ltd, Sydney.

پرتال جامع علوم انسانی